

«دیاناتوربای کینترو» (Quintero) علاقه شدید و عشق به قدرت و میل به رهبری - را از پدرش به ارث برده بود. در میان نامهای بزرگ سیاست پرورش یافته بود و مشکل بود که تحت تأثیر قرار نگیرد و جزئی از جهان بینی اش نشود. «دیانا مرد دولت بود - یکی از دوستانش که او را می شناخت و به او علاقه داشت گفته بود - و بزرگترین دغدغه فکری اش انجام خدمت به مملکت بود». اما قدرت مانند عشق همچون شمشیر دو دم است. می شکند و پشمرده می شود. همچنان که باعث بلندپروازی است موجب سقوط است، گویی خوشبختی گریزان است، همچون عشق افلاطونی که می خواند و می هراساند، اما کسانی که در جستجوی آن می دوند، هرگز بدان نمی رسند. دیانا با عطش سیری ناپذیری آن را جستجو کرد، بودن در همه چیز، دانستن همه چیز و کشف چراها و چگونگی چیزها، معنای زندگی او بود. کسانی که با او معاشرت نزدیک داشتند و به او علاقه مند بودند او را در تردیدهای درونی اش دریافتند و معتقد بودند که بندرت خوشحال بود.

بدون سؤال کردن از او، فهمیدن اینکه کدامیک از این لبه‌های شمشیر عمیق‌ترین زخم‌ها را به او زد ممکن نیست. باید وقتی منشی خصوصی و بازوی راست پدرش بود آن را با تمام وجود حس کرده باشد، در سن بیست و هشت سالگی در میان طوفان‌های سیاسی به دام افتاده بود. دوستان بیشمارش گفته بودند که یکی از باهوش‌ترین آدم‌هایی است که شناخته‌اند، با استعدادی شگفت برای تحلیل مسائل، و یک قدرت جادویی برای کشف مقاصد پنهانی آدم‌ها، دشمنانش به صراحت می‌گویند که همچون تخم اغتشاش و آشوب در پشت تاج پادشاهی بود. بعضی‌ها اعتقاد دارند که به خاطر حفظ منافع پدرش و رای هر چیز و علیه هر چیز به بخت خود لگدزد و حتی می‌توانست به وسیله‌ای برای دروغ و چاپلوسی تبدیل شود.

وقتی پدرش در صف انتظار برای ریاست جمهوری بود، متولد شد. در هشتم مارس ۱۹۵۰ او هر لحظه که اراده می‌کرد می‌توانست رهبری بالفطره باشد: در مدرسه آندینوبوگوتا، در سکردهارت نیویورک (Sacred Heart) و دانشگاه سنت توماس بوگوتا که رشته حقوق را بدون اینکه در پی مدرک باشد تمام کرد.

ورود او به عالم مطبوعات - که قدرت بدون تاج و تخت است - دیر اتفاق افتاد، قاعدتاً باید برای او دیدار با بهترین بخش وجودی‌اش باشد. مجله «امروز برای امروز» و همچنین روزنامه تلویزیونی کریپتون را به عنوان مستقیم‌ترین راه برای تلاش در راه صلح تأسیس نمود. گفته بود: «نه حوصله جدل کردن با کسی را دارم و نه روحیه جدل برپا کردن را، کاملاً اهل صلح و سازش». آن‌طور که با کارلوس پزارو فرمانده ام - ۱۹ که یک موشک جنگی را تقریباً به داخل اتاق پرزیدنت توربای شلیک کرده بود، بر سر گفتگوهای صلح نشست. دوستی که این قضیه را حکایت می‌کرد با خنده و قهقهه می‌گفت «دیانا فکر می‌کرد که این مسأله مثل بازی شطرنج است و نه مشیت بازی با تمام دنیا».

بنابر این تقریباً طبیعی بود که ربودن او، علاوه بر بار شخصیتی‌اش اهمیت

سیاسی در خوری داشت که کنترل آن ساده نبود. رئیس جمهور سابق، توربای در محافل خصوصی و عمومی گفته بود که هیچ اطلاعی از تحویلی‌ها ندارد و به نظرش در شرایطی که هنوز هیچ چیز معلوم نبود این محتاطانه‌ترین حرف بود، اما در واقع کمی بعد از ریودن فرانسیسکو سانتوز پیامی را دریافت کرد و به مجرد اینکه هر ناندو سانتوز از سفر ایتالیا بازگشت او را برای طراحی اقدامات مشترک به منزلش دعوت نمود. سانتوز و او در سایه روشن‌های کتابخانه بزرگش که بر فضای آن اعتقاد به مرگ آتی دیانا و فرانسیسکو سنگینی می‌کرد دیدار کردند. آنچه که بیشتر از هر چیز بر هر ناندو سانتوز اثر گذاشت - نظیر هر کس دیگری که توربای را در این دوره دیده بود - وقاری بود که با آن سیه‌روزی خود را تحمل می‌کرد.

نامه خطاب به هر دو بود، در سه صفحه دست نویسی شده، با حروف کتابی، بدون امضاء که با مقدمه‌ای عجیب شروع می‌شد «سلام محترمانه ما تحویلی‌ها را بپذیرید». چیزی که باعث می‌شد در اصل بودن آن تردید نکنند روش نگارش دقیق، مستقیم و بدون اشتباه پابلو اسکوبار بود. نامه با تأیید خبر گروگانگیری دو روز نامه‌نگار آغاز می‌شد که بر طبق آن «در سلامتی کامل و در شرایط خوب اسارت که برای چنین مولودی عادی محسوب می‌شود، قرار دارند». بقیه نامه به دادخواست علیه بر خوردهای خشونت آمیز پلیس اختصاص داشت. در انتهای نامه سه نکته غیر قابل عدول به عنوان شروط آزادی گروگانها اعلام شده بود: تعلیق تمام عملیات پلیسی علیه آنها در شهرهای مدلین و بوگوتا، عقب‌نشینی سپاه ویژه - واحد ویژه پلیس ضد مواد مخدر - و اخراج فرمانده و بیست افسر دیگر که به عنوان عوامل شکنجه و قتل حدود ۴۰۰ جوان در بخش شمال شرقی مدلین معرفی شده بودند و در صورت عدم توجه به این درخواست، تحویلی‌ها جنگ تمام عیاری را با بمب‌گذاری در شهرهای بزرگ، قتل قضات و سیاستمدارها و روزنامه‌نگاران آغاز خواهند کرد و در خاتمه این طور نتیجه‌گیری شده بود: «حتی در صورت يك کودتای نظامی باز ما چیزی را برای از دست دادن نداریم».

پاسخ نامه، بدون هیچ گفتگوی دیگری می‌بایست در مدت سه روز در هتل اینتر کنتینانتال مدلین، که در آن اتاقی به نام هر ناندو سانتوز رزرو شده است، دریافت می‌گردید. واسطه برای تماس‌های بعدی از طرف خود تحویلی‌ها معرفی می‌شد. سانتوز تصمیم‌توربای را دال بر عدم نشر این پیام و یا هر پیام دیگری تا وقتی که اخبار دقیقی در اختیار نداشته باشند پذیرفت، توربای نتیجه گرفت که «منی‌توانیم برای بردن پیام نزد رئیس جمهوری خودمان را در اختیار کسی قرار دهیم، نباید از جایی که ادب اجازه می‌دهد پیمان را فراتر بگذاریم».

توربای به سانتوز پیشنهاد کرد که هر کدام جداگانه جوابی تهیه کنند و بعداً مفاد آنها را در یک نامه مشترک بنویسند. همین کار را کردند. نتیجه در اصل اعلام این مطلب بود که آنها هیچ‌گونه اختیاری برای مداخله در امور دولتی ندارند اما حاضر به نشر هر قانون شکنی و نقض حقوق بشر، چنانچه مبتنی بر مدارک محکم و مستدل باشد، می‌باشند. در ارتباط با عملیات پلیس یادآوری کرده بودند که هیچ‌گونه قدرتی برای ممانعت از این کار و یا اخراج بیست افسری که بدون ارائه هیچ دلیلی متهم شده بودند ندارند و نوشتن و نشر مقالات علیه شرایطی که از آن بی‌اطلاعت با آنها نیست.

«آلدو بوئنرا انتورا» (Aldo Buen Arentura)، محضر دلا رسمی و علاقمند به گاو بازی و دوست قدیمی و کاملاً قابل اعتماد سالهای دور دبیرستان ملی «زیبا کیرا» (Zipa Quira) هر ناندو سانتوز، جواب نامه را برد. هنوز اتاق ۳۰۸ رزرو شده در هتل اینتر کنتینانتال را اشغال نکرده بود که تلفنی او را خواستند.

- شما آقای سانتوز هستید؟

- نه. آلدو پاسخ داد. ولی از طرف او میام.

- امانتی را آوردید؟

صدا با آنچنان تسلط و قدرتی بود که آلدو تصور کرد که باید خود

پابلو اسکوبار باشد که با او مستقیماً صحبت می‌کند و پاسخ مثبت داد.